موضوع: نقد مسیر پیامبری، نقد و بررسی اشکالات

پاسخ به اشکالات نویسنده کتاب مسیر پیامبری

نتیجه مباحث قبل این شد که هم از منظر عقل و هم نقل (قرآن کریم و روایات نبوی (ص) و ائمه اطهار (ع)) شکی نیست که حقیقت پیامبری، گزینش الهی است، و خدای متعال از طریق انبیاء الهی دستورات خویش را به مردم ابلاغ می نمایند و انبیاء الهی علاوه بر وظیفه ابلاغ، وظیفه تبیین و تلاش برای اجرای آنها در جامعه را نیز به عهده دارد. بنابراین نظریه ای که پیامبری را گزینش بشری می داند و پیامبران را انسان هایی دغدغه مند که مدتی خلوت گزینی کرده و برای اصلاح جامعه وارد میدان شده و طرح و برنامه ارائه کرده اند می داند باطل است. این نظریه در کتاب مسیر پیامبری بیان شده و همان طور که نویسنده آن اذعان کرده تاکنون چنین نظریه ای سابقه نداشته است.

دو رویکرد در مواجهه با شبهات و اشکالات

از گذشته دو رویکرد در مورد مباحث دینی و پاسخ به اشکالات مطرح شده وجود داشته است:

1. رویکرد اول اعتقادات را بر اساس ادله محکم اثبات کرده و سپس به پاسخ به شبهات پرداخته است. روشن است که این رویکرد باید با شبهات فراوان دست و پنجه نرم کرده و آن ها را نقد کند. مثلا اگر معتقدیم که نظام عالم نظام احسن است مواجه می شویم با اشکال مربوط به شرور که سوال سنگینی است.

2. رویکرد دوم نیازی نمی بیند که با شبهات و اشکالات پنجه در پنجه شود، بلکه موضع خود را عقب می برد. اینان معتقدند مثلا نسبت به خداوند لازم نیست نگاه حداکثری داشته و معتقد باشیم که هیچ گونه نقصی در صفات و افعال او راه ندارد، بلکه همین که معتقد باشیم او خالقی است توانمندتر از انسان ها که جهان را اداره می کند کافی است. دیگر چه اصراری است که نظام عالم را احسن بدانیم و یا وجود خالق را یکتا بدانیم. یا در بحث عصمت انبیا اگر قائل به عصمت حداکثری که شیعه معتقد است باشیم باید هزینه سنگینی پرداخت کنیم اما اگر مقداری ساده تر بگیریم و بگوییم انبیا در گرفتن وحی معصوم هستند اما در حوزه های دیگر نه، رویکرد ساده تری را برگزیده ایم.

رویکرد دوم در رویارویی از عقاید خویش می ساید و راه را ساده می کند اما رویکرد دوم کوتاه آمدن را صحیح نمی داند و به دفاع می پردازد.

شهید مطهری در نظام حقوق زن در اسلام می فرماید: عده ای هستند که تا با اشکالاتی نسبت به دین مواجه می شوند، توپ را در زمین دین انداخته و عقب نشینی کرده و مقداری دست از آن بر می دارند. این مانند آدمی است که اسلام را دین خیلی خوبی می داند اما در مواجهه با اشکالات قسمتی از آن را می دهد. اگر اینگونه باشیم چه مزیتی برای دین اسلام باقی می ماند زیرا هر مکتبی دیگری هم می تواند چنین بگوید. این مثل کسی است که کتاب را چیز خیلی خوبی می داند اما وقتی گرفتار مشکل اقتصادی شد، یکی یکی آنها را می فروشد تا مشکل امروز خود را حل کند. چنین فردی خود را روشنفکر و امروزی هم می داند.

نکته ای در مورد جبر و اختیار

در مساله جبر و اختیار دو جواب بیان می شود که یکی ساده و دیگری دقیق است. راه ساده این است که بگوییم اگر جبر باشد ظلم است و ثواب و عقاب دیگر معنا نخواهد داشت. تفویض نیز بر خلاف توحید و محدود کردن قدرت و حاکمیت الهی است. پس نه جبر صحیح است و نه تفویض و دیدگاه صحیح چیزی بین این دو است و معنای آن را به خداوند واگذار می کنیم.

نگاه ساده و احساسی به دین

برخی گفته اند دیگر دوران خواجه نصیر و علامه حلی و شیخ مفید و مانند اینها گذشته است، چرا که سخنان آنها مربوط به دورانی است که جزم گرایی حاکم بوده است. اکنون دوران نسبی گرایی است و باید نظام جزم ها را کنار گذاشت و نسبی گرایی را در عقاید راه داد. پذیرش این سخن منجر به همان کاری می شود که در غرب بر سر دین مسیحیت در آمد. آنان پاپ و کلیسا را اخته و بی خاصیت کردند و سکولار شدند. سکولار کردن جامعه به این معنا است که دین از حوزه روابط اجتماعی کنار رود و به عنوان امری مربوط به دل تنزل یابد. شلایر ماخر گفت منشا دین نه عقل است و نه وحی، بلکه دین از تجربه و احساس نشات می گیرد. او برای جذب روشنفکران به دین در یکی از سخنرانی های خود گفته بود: دین از آموزه های وحیانی نشات نگرفته است، بلکه دین همانند شعر و شاعری و هنر امری احساسی است، پس با دین مخالف نباشید. امثال آقای شبستری و دکتر سروش هم همین فکر را القا می کنند.

شهید مطهری می فرماید: اسلام گرفتار دو گروه متحجر و جاهل شده است. متحجرین می گویند: هر چه قدیمی است چون قدیمی است قداست دارد و دیگر نباید درباره آنها سخنی گفت. جاهل ها می گویند هر چه جدید است خوب است و اصلا جدید بودن آنها دلیل حقانیت است. اما هر دو اشتباه کرده اند که زمان را مقیاس خوبی و بدی دانسته اند. ایشان می فرماید: «عرض شد كه اقتضاى زمان را يكى اين‏طور مى‏شود تفسير كرد كه مقتضيات زمان يعنى پيشامدها و پديده‏ها و امور رايج زمان. اگر چيزى در يك زمان پديد آمد، چون مخصوص اين زمان است و اين زمان نسبت به زمان گذشته زمان نوى است، بايد آن را پذيرفت. پس پديده‏هاى هر زمان نوى را بايد پذيرفت و اين تجدد است، ترقى و پيشرفت است. عرض شد اين حرف، حرف غلطى است. پديده‏هاى‏ هر زمان دو قسم است: ممكن است ناشى از يك ترقى و پيشرفت باشد و ممكن است ناشى از يك انحراف باشد. در همه زمانها اين دو امكان براى بشر وجود دارد و به عبارت ديگر هيچ چيزى را به دليل نو بودن نمى‏شود پذيرفت، كما اينكه هيچ چيزى را صرفاً به دليل قدمت نه مى‏شود پذيرفت و نه مى‏شود رد كرد. نه نو بودن دليل خوبى يا بدى است و نه قدمت دليل خوبى يا بدى است. مقياس خوبى و بدى، نو بودن و قديمى بودن نيست. اى بسا يك چيز قديمى خوب باشد و بايد آن را گرفت و اى بسا چيزى كه نو است، بد باشد و بايد آن را رد كرد».[[1]](#footnote-1)

اشکال اول

نویسنده کتاب مسیر پیامبری می گوید: «اگر بر خداوند واجب است که پیامبرانی را برای هدایت بندگان بفرستد و بندگان نیز برای هدایت به راه راست باید از پیامبران الهی پیروی کنند، لازم است که پیام پیامبران به گونه ای دقیق و خدشه ناپذیر حفظ شده، به آیندگان برسد. این پیام در هر زمان و مکانی باید اطمینان بندگان را جلب کنند که پیام الهی است. این در حالی است که پیام های منتسب به هیچ یک از پیامبران نیست که اطمینان و اعتماد همگان را به خود جلب کرد باشد».[[2]](#footnote-2)

وی در ادامه می گوید هیچ کدام از تورات و انجیل و قرآن به صورت کامل حفظ نشده است. سخنان وی درباره تورات و انجیل درست است تا جایی که خود محققان مسیحی هم به آن اذعان دارند اما سخن وی درباره قرآن صحیح نیست. وی درباره قرآن می گوید: « قرآن در زمان پیامبر اسلام تدوین و نهایی نشد. پیامبر، خود آیات را نمی نوشت، بلکه برای دیگران می خواند و افرادی به عنوان کاتب وحی، آیات را می نوشتند. درباره ی نگارش آیات مکی در مکه مدارک معتبری در دست نیست و ما نمی دانیم که چه مقدار از آیات مکی در مکه نگارش یافته و حفظ شده است. درباره ی نگارش آیات مدنی، تاریخ، بیشتر سخن گفته است. با توجه به ابتدایی بودن لوازم و ادوات نگارش در میان نخستین مسلمانان، عقیده ی نگارنده این است که نمی توان گفت که نگارش و جمع آوری آیات به طور کامل و خدشه ناپذیر صورت گرفته است؛ هرچند که تاریخ از سعی و اشتیاق وافر مسلمانان نسبت به نگارش، جمع آوری و حفظ آیات سخن رانده است. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که افراد باسواد در میان مسلمانان فراوان نبودند، به علاوه خط الرسم واحد نیز در میان آنان وجود نداشت. افزون بر اینها چنان که رامیار می گوید: نقطه گذاری، اعراب گذاری و نوشتن حروف عله (الف، واو، یاء ) تا مدت مدیدی مرسوم نبوده است (رامیار، 1366 ، 303 ). نسخه های معدود قرآن که در زمان عثمان تهیه شد نقطه و اعراب نداشتند و این خود اختلاف در خواندن را افزایش می داد. حافظان قرآن نیز نتوانستند اختلافات را برطرف کنند. گفته شده است که نقطه گذاری و اعراب گذاری در زمان حجاج ابن یوسف ابداع شد. روند اصلاح خط نیز اواخر قرن سوم ه.ق تکامل یافت (بل، 1381 ،81). مجموع شرایط موجب سختی کار تدوین قرآن می شد. از همین روست که اختلافات زیادی میان نسخه های کاتبان قرآن به وجود آمد و حافظان قرآن نیز نتوانستند به رفع کامل اختلافات کمک کنند.

آنچه به طور کلی درباره ی قرآن می توان گفت این است که بی تردید نسبت به تورات و انجیل از اصالت و اعتبار بیشتری برخوردار است؛ اما مسئله به میزان اعتبار قرآن ختم نمی شود، چرا که درباره ی درک و فهم آیات نیز اختلافات فراوانی به وجود آمد. روایات حاکی از آن است که حتی اصحاب پیامبر نیز پس از رحلت آن حضرت در فهم برخی آیات با یکدیگر اختلاف داشتند. این اختلافات به مرور زمان بیشتر و بیشتر شده است. ابهام آیات، علاقمندان به شناخت اسلام و به ویژه قوانین شریعت اسلامی را وادار ساخت به روایات مراجعه کنند. مراجعه به روایات، خود سرفصل تازهای از مناقشات بزرگ گشته است».[[3]](#footnote-3)

نقد و بررسی

استدلالی که در این اشکال بیان شده یک کبری و یک صغری دارد. کبرای آن این است که اگر دین از سوی خداوند فرستاده شود و انبیاء مبعوث از سوی او باشند، باید به صورت کامل به مردم می رسید. در بخش صغروی می گوید: دین به صورت کامل به مردم نرسیده است و کتاب تورات و انجیل و قرآن دارای نقص هستند.

در مورد بخش کبری ما نیز این مطلب را قبول داریم که دین باید به صورت کامل ابلاغ شود، و چون چنین چیزی لازم است متکلمین در مباحث خود مساله عصمت را مطرح کرده اند. بر همین اساس تا زمانی که پیامبر هست آن را مراقبت می کند و خودش هم معصوم است و بعد از این که از دنیا می رود، مساله امامت مطرح می شود. برهان حفظ شریعت بیان گر همین مطلب است.

نویسنده گفته است این پیام اگر از جانب خداوند باشد، باید اطمینان همگان را جلب کند وی گویا اجماعی بودن یک مطلب را شرط درستی آن می دانند، یعنی اگر مطلبی اجماعی نبود دیگر درست نیست. این مطلب دو معنا دارد: اگر می گویید شرایطش باید به گونه ای باشد که هر انسان با انصافی آن را بشوند و با فکرش آن را بررسی کند، به معرفت برسد. این صحیح است و معارف وحیانی اینگونه است. اما اگر می گویید لابشرط است و همگان آن را بپذیرند در این صورت دیگر سنگ روی سنگ بند نمی شود. مثلا شما که خداوند را قبول داریم الان چقدر ملحد و شکاک وجود دارد، مگر همه اعتماد پیدا کرده اند. خوب طبق نظر شما آنها می توانند بگویند: اگر خداوند وجود می داشت و معرفت او بر انسان ها لازم می بود، باید این معرفت به گونه ای خودش را نشان می داد که اعتماد همه را جلب کند، در حالی که ما قبول نداریم. این مساله حتی در مورد کسانی که واقعیت را منکر هستند یعنی سوفسطائیان نیز وجود دارد، زیرا آنان نیز می توانند بگوید اگر واقعیت درست می بود باید اطمینان ما را جلب کند.

علاوه بر اینکه خود نظریه نویسنده هم گرفتار همین مساله است، زیرا دیگرانی هستند که نظریه وی را قبول ندارند و اطمینان آنان را جلب نکرده است. پس طبق سخن وی باید این نظریه اشتباه باشد. چنین استدلالی را خودکش و پارادکسیکال می نامند.

ادامه بحث انشاءالله در جلسه آینده بیان می شود

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. مجموعه آثار، شهید مطهری، ج21، ص 139- 140 [↑](#footnote-ref-1)
2. مسیر پیامبری، ص 107 [↑](#footnote-ref-2)
3. مسیر پیامبر، ص 110- 111 [↑](#footnote-ref-3)